

ای برادران، نمی‌خواهم بی‌خبر باشید که بارها قصد آن داشته‌ام که نزدتان بیایم، اما هر بار مانعی پیش آمده است. بر آنم که در میان شما نیز محصولی برداشت کنم، همان‌گونه که در میان دیگر غیریهودیان کرده‌ام 14 من خود را چه به یونانیان و چه به بربرها، چه به حکیمان و چه به جاهلان مدیون می‌دانم 15؛ از این رو، اشتیاقی بسیار دارم که شما را نیز که در روم به سر می‌برید، بشارت دهم. 16 زیرا از انجیل سرافکنده نیستم، چرا که قدرت خداست برای نجات هر کس که ایمان آورد، نخست یهود و سپس یونانی 17. زیرا در انجیل، آن پارسایی که از خداست به ظهور می‌رسد، که از آغاز تا به انجام بر پایه ایمان است چنانکه نوشته شده است: «پارسا به ایمان زیست خواهد کرد.»



من افرادی را می‌شناسم که هیچ عملی را جز شهادت دادن به انجیل نمی‌خواهند انجام دهند. آنها این کار را در همه موقعیت‌های مناسب یا نامناسب انجام می‌دهند. برای مثال، اگر افرادی را به عنوان مهمان دعوت کنند، تنها به این دلیل است که آن مهمان‌ها را قانع کنند تا با ایمان باشند. به همین دلیل می‌خواهند که گفتگوها در طول شب به موضوع انجیل برسد. آنها می‌خواهند مهمانانشان را نجات دهند. و همه چیز را از قبل برنامه ریزی می‌کنند. آنها جمله‌های اساسی و متن کتب مقدس را از حفظ می‌کنند تا مهمان‌ها را تحت تاثیر قرار دهند. پرسش‌ها و پاسخ‌ها را طوری آماده می‌کنند تا مهمان‌هایشان را مستقیماً به نقطه‌ای ببرند که احساس گناه کنند و سپس از طریق دعا خودشان را به عیسی تسلیم کنند. وقتی همه اینها اتفاق می‌افتد، احساس می‌کنند که بندگان وفادار خدا هستند، خب، نمی‌دانم... اگر منظور پولس شبیه آن بود وقتی نوشت: «من از انجیل خجالت نمی‌کشم!» اما به نظر می‌رسد انسان‌هایی که ذکر کردم خیلی کم هستند. بیشتر انسان‌ها نظر مخالف دارند. به نظر آنها ترویج یک مذهب خاصی متعصبانه و غیر قابل تحمل است. برای آنها شهادت به عیسی شرم آور است. در عوض، اینطور فکر می‌کنند: هر کس باید بر اساس سبک خودش نجات یابد! پولس می‌داند که نمی‌تواند مردم را به حال خودشان رها کند. او شهادت انجیل را به سراسر جهان تکلیف خودش می‌دانست. او می‌دانست که همه انسان‌ها فرزند خدا هستند و بر پایه آن نیز برای خدا آفریده شده‌اند. بنابراین خدا می‌خواهد که مردم با او ارتباط برقرار کنند. اگر این رابطه قطع باشد، مسولیت ما هست که هر کاری که لازم است انجام دهیم تا رابطه به خدا تجدید شود. اما به نظر می‌رسد که دیگر هیچ کدام از اینها به زمان ما نمی‌خورد. زیرا زمانی که ما انجیل را موعظه می‌کنیم، به نظر می‌رسد که شبیه آن فرد بی ادب هستیم که به باغ خصوصی همسایه خودش نگاه می‌کند و به او شکایت می‌کند که گیاه نادرست کاشته است و هم دیکته می‌کند کدام گیاه را در آنجا بکارد و کدام نه. یا، همانطور که برخی می‌گویند، شهادت به انجیل را تنها به این دلیل دنبال می‌کند که قدرت کلیسا را گسترش دهد. به عبارت دیگر، با توجه به این مثال که ذکر کردم: می‌خواهیم حصارهای باغ همسایه را به طور کامل خراب کنیم تا باغ خودمان بزرگتر بشود. اصلاً منظورش این نیست. وقتی به مسیح نگاه می‌کنیم این را نمی‌بینیم: مسیح جهان را نجات داد، نه با تحقیر آن، و نه با دستکاری آن. عیسی با بی‌احترامی با مردم رفتار نمی‌کرد. نه، خلاف همه اینها درست است. عیسی به مردم اجازه داد تا او را به صلیب می‌خکوب کنند. و به این ترتیب عیسی به شاگردانش می‌گوید: پسر انسان نیز نیامد تا خدمتش کنند، بلکه آمد تا خدمت کند و جانفش را چون بهای رهایی در راه بسیاری بنهد. و اگر پروردگار و منجی ما خود را خدمتگزار تمام جهان می‌دانست، به این معنی است که ما نیز باید همین کار را انجام دهیم. از این رو اعلام انجیل گسترش قدرت نیست، بلکه خدمتی به جهان است... در این خدمت به جهان، ما مسیحیان از یک سو شجاع و بی‌شرم هستیم و از سوی دیگر بدون قدرت و تأثیر هستیم. پولس نیز این دو جنبه را می‌دانست و اعلام انجیل را با احساس شرم مرتبط می‌دانست. پولس بایستی در طول زندگی خود با این احساس دست و پنجه نرم می‌کرد. خیلی‌ها او را تحقیر می‌کردند. برخی حتی در انجمن خودش او را تحقیر می‌کردند. و در آنجا مجبور شد در مورد صلیب صحبت کند که احمقانه به نظر می‌رسید زیرا کمال قدرت خدا را در ضعف نشان می‌داد. چگونه می‌توان از قدرت افراد ضعیف صحبت کرد، در حالی که در همه جا قدرت فقط در موفقیت و شایستگی و مقام اجتماعی به حساب می‌آید؟ پولس می‌گوید: «من خجالت نمی‌کشم، زیرا انجیل قدرت خداست برای نجات همه کسانی که ایمان دارند.» واکنش پولس به شرم، کناره‌گیری یا ترحم به خودش نبود. به این دلیل بود که پولس در

کارش همیشه به قدرت خدا تکیه می کرد و نه به عمل خودش. با آن کار بر شرم غلبه می کرد. این قدرت خداوند است که هم منبع و هم هدف کار انجیل است. دلیل اینکه پولس چیزی برای خجالت نداشت این بود که او در مورد قدرت خدا صحبت می کرد. او بر قدرت، و بر استعداد یا بر هوش خودش حساب نمی کرد. این خود خداست که فعال می شود. خود خدا با مردم سر و کار دارد. هرگاه که ما انسان ها کار خدا، با اعمال نیک خودمان جایگزین می کنیم، تحریف وحشتناکی در انجیل رخ می دهد. مارتین لوتر همه اینها را به خوبی می دانست. مارتین لوتر سالها به عنوان یک راهب تلاش می کرد تا با اعمال نیک خودش به پارسایی برسد. و با این حال قلبش به روی خدا بسته بود. او انجیل را نمی فهمید و حتی به عنوان یک راهب از خدا دور بود. در طول این مدت، مارتین لوتر سعی می کرد خدا را با کارهای خوب خشنود کند زیرا احساس می کرد خدا عادل است و ما باید او را با کار عادلانه آرام کنیم. در این مدت دو چیز بر دوش مارتین لوتر سنگینی می کرد. اول این بود که او هرگز به آن عدل نرسیده بود. و دوم اینکه احساس می کرد که خدا نمی توانست او را به این دلیل دوست داشته باشد. مارتین لوتر بعدها نوشت «در غیرت خودم برای خدمت به خدای عادل، از همین خدا نیز متفتر بودم.» همه اینها تا جایی اتفاق افتاد که خود خدا وارد عمل شد و چشمان مارتین لوتر را باز کرد. و این همان چیزی است که در حال خواندن متن خطبه امروز برای مارتین لوتر اتفاق افتاد:

17. زیرا در انجیل، آن پارسایی که از خداست به ظهور می رسد، که از آغاز تا به انجام بر پایه ایمان است چنانکه نوشته شده است: «پارسا به ایمان زیست خواهد کرد.»

چشمان مارتین لوتر در لحظه ای باز شد که او فهمید که عدالت انسانی نبود که ما را پارسا می کند بلکه تنها عدالت خدا است که به ما واگذار شده است. این عدالتی است که خدا به ما انسان ها عطا می کند. مارتین لوتر می نویسد: «لحظه ای که این را فهمیدم، انگار که در بهشت باز شد.» این انجیل که لوتر در اینجا کشف کرد، چیست؟ این چیزی نیست جز همان مفهومی که پولس در زندگی خود کشف کرد. این انجیل است که نباید از آن خجالت کشید. نیازی به خجالت نیست، زیرا ما در اینجا از اعمال خوب یا بد خودمان صحبت نمی کنیم، بلکه فقط در مورد عدالت خداوند که به ما انسان ها عطا شده است. و این همان قدرت خداست که امروز هم در کار است. این قدرت را نباید با قدرتی که به دنبال تسلط یا دستکاری بر دیگری است، اشتباه بگیریم. در دنیا از قدرت استفاده می شود تا بتوان بر دیگری اعمال خشونت کرد. مارتین لوتر می نویسد: «هیچ کاری با قدرت ما انجام نمی شود.» وقتی از قدرت خدا صحبت می شود، منظور چیزی کاملاً متفاوت است. قدرت خدا به معنی این است که می توانیم بدانیم که با خدا در ارتباط هستیم... یعنی از قدرت خودمان شروع نمی کنیم، بلکه از قدرت خدا شروع می کنیم. این قدرت نه به خود می بالد، و نه خود را بالاتر از دیگری قرار می دهد، بلکه به او خدمت می کند. پولس می گوید که او حتی در شرایط درماندگی هم قدرتمند است. آگاهی عمیق این است که بتوانیم خودمان را در دستان خدا در امان بدانیم. پولس در سراسر موعظه خود این قدرت را با عیسی مسیح مرتبط می کند. در اعلامیه انجیل، خود عیسی در مرکز قرار دارد. این خود عیسی است که صحبت می کند و می خواهد با ما در ارتباط باشد. مسیح موزه نیست، اما ارتباط نزدیکی با زندگی ما دارد. از طریق روح القدس "می دانیم که نمی توانیم به قدرت یا عقل خود به خدا ایمان بیاوریم." می دانیم که نمی توانیم با قدرت یا عقل خودمان... انجیل را موعظه کنیم یا به هم نوع مان عشق بورزیم. اما همه اینها توسط روح به ما داده شده است، کاملاً بدون شایستگی ما. بنابراین ما نباید از انجیل خجالت بکشیم. این مربوط به رابطه ما با خداست. وقتی از رابطه با خدا صحبت می کنیم، همه چیز مربوط به زندگی است و نه فقط این که ما این یا آن اصول را درست باور کنیم یا نه. یا این که آن کار را درست انجام دهیم یا نه. اما ایمانی که پولس در مورد آن صحبت می کند چیز دیگری است و کل زندگی را در بر می گیرد. به عنوان مثال، مانفرد جوسوتیس، استاد، در پایان عمر خود مسیرش را در هنگام فرار اینگونه توصیف می کند: «در طول وحشت جنگ جهانی دوم، در شبهای بمباران، فرار از میان یخ و برف، در اسارت، بیماری و تنهایی، مردم تجربه ای اساسی داشتند که: ایمان به زندگی نیرو می دهد، رنج کشیدن و همچنین مردن.» و ما مطمئناً از چنین عقیده ای شرمند نیستیم. آمین